

## گذری و نظری بر لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی

عبدالرضا رادفر<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۵

## چکیده

کرمانشاه در متون و اسناد تاریخی به شکل‌های مختلف آمده است. قرمسن، قرماسین، کرماشین، کرمانشاهان. این نوشتار کوتاه، نگاهی تاریخی به حضور اقوامی غیرکرد و دگرگشت‌های فرهنگی - زبانی در جغرافیایی است که خواستگارش در گستره‌ی تاریخ کردیست. کرمانشاه از دیرباز به دلیل واسط بودن در شاهراه کهن شرق و غرب و همسایگی عتبات مقدس عراق؛ پیوسته و با رویکردهای گوناگون به ویژه در سه قرن اخیر پذیرای اقوامی بوده که با زبان چیره و جاری فارسی که زبان ادبیات؛ حکومت‌ها و مقبول همه‌ی اقوام بوده صحبت می‌کرده‌اند. نتیجتاً موجب امتزاج زبانی و آفرینش یک لهجه از زبان فارسی گردیده که موسوم است به فارسی کرمانشاهی. لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی با یک مطالعه‌ی دقیق، همان ساختار زبان فارسی دارد، اما با ویژگی‌های وجودی اکسنت، آوایی و گاه واژگانی و کاربرد تصریفی و فعلی متأثر از ادبیات پهلوانی کرمانشاهی.

**کلید واژه:** قرمسن، کرمانشاه، فارسی کرمانشاهی، ایران، کرد.

## A review on the Persian dialect of Kermanshah

Abdolreza Radfar <sup>1</sup>

Recive data: 2021/02/11

Acpte data: 2021/04/25

### Abstract

Kermanshah has been mentioned in various forms in documents and historical texts. Qarmsin, Qarmasin, Kermashin, Kermanshahan. This short article is a historical look about the presence of non-Kurdish tribes and also travel of some people with different cultural-linguistic background in the geography that historically belongs to the land of the Kurds. Kermanshah in the long past was located in the middle of the ancient highway between east and west and also located in the way to the holy shrines in Iraq. During the last three centuries Kermanshah welcomed people speaking in Persian, the language of literature and governments, all these people were fluent in Persian then mixed with local people of Kermanshah. As a result, this led to linguistic fusion between two languages and ultimately created an accent or a dialect from the Persian language among kermanshahi speakers which is called Kermanshahi Persian. A comparative study between both languages shows that Kermanshahi Persian accent or dialect has same structure of Persian language but in terms of phonetic, sometime lexical and verb conjugation influenced by Kermanshai Kurdish.

**Keywords:** Qarmasin, Kermanshah, Kermanshahi Persian, Iran, Kurdish

1- PhD in Persian Language and Literature, Resercher and poest.

## مقدمه

سرزمین کهن کرمانشاه پیوسته یکی از معابر و گذرگاه‌های تاریخی بوده است، و همین امر موجب مهاجرت و سکونت اقوام و مردمی غیر از کردان در این منطقه گردیده و باعث پذیرش و دگرپسندی و دگر گشت‌های جمعیتی و فرهنگی و زبانی و باور و رسوم شده است. به گونه‌ای که بسیاری از بزرگان و جغرافی‌نویسان از این معبر و گذرگاه عبور کرده‌اند و در یادداشت‌ها و کتاب‌های خود نامی از کرمانشاه را در صفحات تاریخ به یادگار گذاشته‌اند. به همین مناسبت مراجع و منابع ارزنده‌ای در ارتباط با کرمانشاه وجود دارد که همگی اسنادی هستند بسیار ارزنده و قابل اعتنا در تأیید دگرگونی‌های ذکر شده.

آثار ارزنده و مهمی که از مشهورترین منابع تاریخی محسوب می‌شوند کرمانشاه را با گونه‌های تغییر یافته ی آوایی و واجی این نام ذکر کرده‌اند و خود شاهی معتبر و پذیرفتنی در عبور و حضور غیر بومیان در این بوم کهن تواند بود. به طور مثال می‌توان از کتاب تاریخ بلعمی یاد کرد که در ذکر بزرگی خسرو و آیین او که هیچ پادشاه را نبود، نام کرمانشاه را در کتاب خویش آورده است. او می‌گوید: «پرویز از پس کشتن بهرام سی و هشت سال بزیست، اندر پادشاهی که هیچ خسرو آن خواسته گرد نیارود که وی. نخستین چیزی او را تختی زرین بود. بالای او صد آرش، و آن را تخت طاقدیس خواندندی و آن را چهار پایه از یاقوت سرخ بود که هیچ ملک را این نبود. و اندر تاج او صد دانه مروارید بود هر یک دانه چند خایه گنجشکی و اسبی داشت شب دیز نام که هیچ پادشاه را آن چنان اسبی نبود. [از همه اسبان جهان به چهار بدست افزوتر و بلندتر، و از روم به دست وی افتاده بود. و چون نعل بستندی بر دست و پای وی هر یکی به هشت میخ [زر] بستندی.] و هر طعام که پرویز خوردی، آن اسب را دادی. و چون آن اسب بمرد، پرویز بفرمود تا آن اسب را کفن کردند و به گور کردند و نقش او به سنگ اندر بفرمود کردن. تا هر وقتی که او را آرزو کردی، به نقش آن اسب اندر نگرستی [و همی گریستی. و امروز همچنان هست به کرمانشاه، و پرویز را بر آن شب‌دیز نقش کرده‌اند]. و کنیزکی بود او را، شیرین نام که اندر [همه ترک و] و روم از آن صورت نیکوتر نبود. پرویز بفرمود تا آن کنیزک را نیز صورت کردند بدان سنگ. چون بمرد، او را نیز دفن کرد و ماتمش بداشت. و پرویز به روم کس فرستاد و به ترکستان و اندر همه جهان، تا یکی چون او بیارند. نیافتند کس مانند او. و این کنیزک آن بود که فرهاد بر او عاشق شده بود، و پرویز فرهاد را عقوبت کرد و به کوه کندن فرستاد» (جریر طبری، ۱۳۸۶، ۹۵۰-۹۴۹).

در کتاب "المسالک و الممالک" ابن خرداد به که در سال ۳۰۰ هـ.ق در گذشته است؛ به نام قرمیسین بر می‌خوریم که این نام معرب واژه‌ی کرمانشاه است که شکل درست آن را که مردم این سرزمین تلفظ می‌کرده‌اند؛ کرماشان بوده است و اعراب کرماشان را، قرماسان به کار برده است و همچنین ممال این واژه، قرمیسین نیز به کار گرفته شده است. ابودلف در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد: «قرمیسین و آن شهر عجیب و زیبایی است. در این شهر آثاری وجود ندارد فقط ساختمان خانه‌ای دیده می‌شود که می‌گویند بسیار شگفت‌آور است... و می‌گویند این بنا کار شخصی است که مجسمه‌ی شب‌دیز را ساخته است» (ابودلف، ۱۳۵۴، ۶۱).

ابوبکر احمد بن اسحاق همدانی (ابن فقیه) به کرمانشاه اشاره می‌کند و اینگونه می‌نویسد: «این قسمت از ایران دارای آب و هوای معتدلی است.» (ابن فقیه، ۱۳۵۶، ۲۶) همچنین ابواسحاق ابراهیم استخری در اصل متن عربی مسالک و الممالک واژه‌ی قرماسین را به کار برده است و اشاره‌ی کوتاهی به فاصله‌ی قرماسین تا بیستون دارد. یکی دیگر از منابع مهم جغرافیایی که نام کرمانشاه را ذکر کرده است؛ کتاب تقویم البلدان، از ابوالفداء عمادالدین اسماعیل ابن‌علی امیرحماء (۷۳۲ هـ.ق) می‌باشد که به شرح مختصری درباره‌ی وضعیت جغرافیایی کرمانشاه پرداخته است و همچنین حمدالله ابی‌بکر مستوفی قزوینی (۱۲۸-۱۲۹) لفظ کرمانشاه را به صورت فارسی آن ضبط کرده است. یکی دیگر از آثار مهم جغرافیایی و تاریخی کتاب «آثارالبلاد و اخبارالبلاد» از ابو عبدالله زکریا بن محمد بن محمود قزوینی است که به هر دو واژه‌ی کرمانشاه و قرمیسین اشاره کرده است.

از طرفی دیگر جغرافی‌نویس مشهور، ابن حوقل (صوره الارض، ۱۲۳) علاوه بر شرح مسافت قرمیسین تا بیستون، به این نام اشاره کرده است. همچنین در قدیم‌ترین شکل نام کرمانشاه در دوران باستان و در زمان فرمانروایی کاسی‌ها، الی‌بی بوده است (لغتنامه دهخدا). مسعود گلزاری در کتاب کرمانشاهان، کردستان جلد اول می‌نویسد: «سرزمین (الی‌بی) در سرحدات شمالی عیلام که از کوه‌های شمال شرقی در (=بدره) تا نهاوند را شامل می‌شد و حد شمالی آن شاهراه بابل - همدان بود، حکومت مقتدر بابل و در شمال آن شاهنشاهی عظیم آشور که تمامی بین‌النهرین را می‌پوشانیدند؛ طوایف گوتی و کاسی در نواحی شمالی الی‌بی سکنی داشتند و لولویان در دشت‌های حاصلخیز زهاب و شهر زور روزگار می‌گذرانیدند.» (گلزاری، ۱۳۵۵، ۵۴).

در این باره هرمز بیگلری در کتاب کوه نشینان زاگرس گفته است: «در مرز شمالی کشور عیلام که تا سده نهم پیش از میلاد آرام و خاموش بود سرزمینی بنام «الی‌پی» قرار داشت الی‌پی نامی است آشنا برای کسانی که مطالعه بیشتری در تاریخ قدیم ایران دارند و نامی است برای منطقه‌ای که بعدها در طول تاریخ به نام‌های «الی‌ماید» و «کامپادان» و دشت‌های اطراف آن که به نام دشت «نیسای» خوانده می‌شد و محل پرورش بهترین اسبان آن دوره بشمار می‌رفت و شهرت جهانی داشته است. این الی‌پی همان قرماسین یا کروماسین یا کرمانشاه است که از لحاظ جغرافیایی آن عصر بعثت وجود رودهای پرآب گاماسیاب، سیمره ماهیدشت و کوه‌های مجاور به عیلام می‌گرایید ولی از نظر تاریخی به ماد مربوط بوده و جاده‌های کاروان روی مناسبی از الی‌پی به سمت هگمتانه (همدان) و امپراطوری‌های بابل و عیلام در عهد باستان این منطقه را فوق العاده حائز اهمیت قرار داده بود بطوریکه مردم این ناحیه در طول چندین هزار سال تاریخی و حتی ماقبل آن چون سدی استوار در مقابل تهاجم بیگانگان دلیرانه مقاومت نموده‌اند. اما اندکی شمالی‌تر از «الی‌پی» اقوام گوتیان و کاسی‌ها و همچنین مردمی که آنها را لولوبی می‌نامیدند زندگی می‌کردند که هنوز جلگه‌های حاصلخیز دشت زور را در اشغال داشتند و از راه‌های شمالی جاده تجارتي می‌رسیدند که خود بدرون فلات ایران می‌رفت و نگهبانی این جاده بعهد آنها بود.» (بیگلری، ۱۳۷۵، ۱۵).

ناگفته معلوم است که اقوام فوق کرد بوده‌اند. اما در دوران هخامنشیان کرمانشاه را کامبادان می‌گفتند و همچنین کارمیسین، کارمیشین و کرمینشان نیز نامیده شده است. در این باره دکتر کزازی می‌گوید: «اما گمان دیگری که می‌توان در بنیاد نام کرمانشاه زد؛ آن است که این نام گونه‌ی دگرگون شده کرمینشان است که نام باستانی این سامان بوده است. کرمینشان به کرماشان دیگرگون شده است؛ بدان سان که در دیگرگونی گرمینه به کرمانیه نیز که نام شهری بوده است. بر کناره نیمروزین رود سغد در میانه بخارا و سمرقند، دیگرشدگی کرمین به کرمان را می‌بینیم. کرمانشان نیز سرانجام در ساحت کوتاه شده کرماشان به کار برده شده است، و ریخت‌های تازیانه قرماسان و قرماسین و قرمیسین از آن برآمده است... کرمینشان نامی باستانی است که در بخش چگونگی آفرینش‌ها از دانشنامه کهن و پهلوی بندهشن یاد شده است. در سخن از چگونگی آفرینش کوه‌ها، آنگاه که از بیستون سخن رفته است جایگاه این کوه بشکوه «سپاهان کرمینشان» شمرده شده است. چنان می‌نماید که بوم بیستون که اکنون شهرکی به همین نام در آن جای دارد، در روزگار باستان، سپاهان نام داشته است و آنرا به کرمینشان باز می‌خوانده‌اند و «سپاهان کرمینشان» می‌نامیده‌اند. کرمینشان بدین سان در بندهشن آورده شده است: ...

پهرگر پد خوراسان. کوفی مرگ پد لاران. کوفی زرن پد ترکستان، کوفی بیستون پد سپاهانی کرمانشاه...» (کزازی، ۱۳۷۳: ۶).

یعقوبی نیز در تاریخ خویش از سفر هارون الرشید به کرمانشاه اینگونه نوشته است: «هارون الرشید در سال ۱۸۹ هـ. ق به سمت ری رهسپار شد و چون به کرمانشاه رسید، برای پسرش قاسم به ولیعهدی پس از مأمون بیعت کرد.» و در جای دیگر گفته است: «هارون در شعبان ۱۹۲ هـ. ق رهسپار خراسان شد و در کرمانشاه فرود آمد و ماه رمضان به آنجا رسید و عید اضحی را در ری بود.» (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۴۴۲).

از این دو روایت تاریخ یعقوبی در می‌یابیم که کرمانشاه واسطه بین راه بغداد تا خراسان بوده است و یکی از شهرها و پایگاه‌های قبل از کرمانشاه، حلوان (سرپل ذهاب فعلی) است که در آغاز جنگ‌های اعراب بر علیه ایران از این شهر به کزات در کتاب‌های تاریخی نام برده شده است. و از این شواهد تاریخی در می‌یابیم که حلوان نیز در شاهراه بغداد تا خراسان یا راه شاهی باستان قرار داشته است و از ارزشی تاریخی بهره‌مند است. بعدها نیز این شهر یکی از پایگاه‌های مهم رسیدن به عتبات عالیات که در عراق کنونی واقع شده در تاریخ محسوب می‌شود که موجب حضور مهاجران و سکونتشان شده است. در یادکردهایی مختصر از تاریخ یعقوبی می‌خوانیم: «سعد بن ابی وقاص پس از سه سال اقامت، از مدائن به عمر نامه‌ای نوشت و او را از فراهم آمدن پارسیان در جُلولا که قریه است از قرای سواد نزدیک حلوان آگاه ساخت و به او نوشت که با همراهان خویش برای نبرد با ایشان آماده شود و عبدالله بن مسعود را فرستاد و در مدائن به جای سعد نهاد و بقولی سلمان را فرماندار مدائن کرد و ابن مسعود به آنان درس فقه و علم دین می‌آموخت. پس جنگ جُلولا در سال ۱۹ بانجام رسید.» (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۳۷). ... پس عثمان هر چیزی را که از دامن کوه حلوان تا زمین عرب که پایین فرات است، مساحی کرد و آنگاه به عمر نوشت که من زمین های آباد و بایری را که آب بآنها می‌رسد چه مالک آن را کشت کرده یا نه ... درهمی وقفیزی و بر تاکستان ده درهم و بر یونجه پنج درهم، خراج نهاد و بر خود ایشان بر دارا چهل و هشت و بر پایین تر بود بیست و چهار، و بر نادار دوازده درهم نهاد و گفت درهمی در ماه مردی را نادار نمی‌کند. پس از خراج سواد در نخستین سال هشتاد هزار درهم و در سال آینده صد و بیست هزار درهم بدست آمد.» (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۳۹). همو در جای دیگر می‌نویسد: «معاویه، عبدالله بن دراج غلام خود را بر خراج عراق گماشت و باو نوشت: از مال عراق آنچه بدان کومک جویم بسوی من حمل کن. پس ابن دراج بدو نوشت و بدو خاطر نشان ساخت که دهگانان باو خبر داده‌اند که کسری و خاندان کسری را خالصه‌هایی

بوده است که درآمد آنها را برای خودشان جمع آوری می کرده‌اند و حکم خراج بر آن بار نمی‌شود، پس باو نوشت که آن خالصه‌ها را بشمار و خالصه‌اش قرار ده و سدها برای آنها بساز. پس دهگانان را فراهم ساخت و از ایشان پرسش کرد و گفتند که دفتر در حلوان است، پس فرستاد تا آن را آوردند و هر چه را برای کسری و خاندان کسری بود از آن استخراج نمود و سدها بر آن بست و آن را خالصه‌ی معاویه قرار داد پس از زمین کوفه و سواد آن، درآمدش به پنجاه میلیون درهم رسید. به عبدالرحمان بن ابی بکره درباره سرزمین بصره نیز چنین نوشت و آنها را دستور داد که هدیه‌های نورو و مهرگان را نزد وی فرستند و در نورو و جز آن و در مهرگان ده میلیون نزد وی فرستاده می‌شد.» (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۱۴۵) ... در دوران معاویه خراج عراق و مضافات آن در کشور ایران بر ششصد و پنجاه و پنج میلیون درهم قرار گرفت، خراج سواد صد و بیست میلیون درهم بود؛ و خراج فارس هفتاد میلیون؛ و خراج اهواز و مضافات آن چهل میلیون؛ و خراج یمامه و بحرین پانزده میلیون درهم؛ و خراج شهرسان‌های دجله ده میلیون درهم؛ و خراج نهاوند و ماه کوفه که دینور باشد و ماه بصره که همدان است و مضافات آن از اراضی عراق عجم، چهل میلیون درهم؛ و خراج ری و مضافات آن سی میلیون درهم؛ و خراج حلوان بیست میلیون درهم؛ و خراج موصل و متعلقات آن چهل و پنج درهم؛ و خراج آذربایجان سی میلیون درهم؛ و این پس از آن بود که از هر سرزمینی املاک آبادی را که پادشاهان ایران خالصه خود قرار می‌دادند، بحساب نیاورد و آنها را خالصه خود قرار داد و تیول جمعی از بستگان خویش ساخت و عامل عراق از درآمد خالصه‌هایی که معاویه در این نواحی داشت، صد میلیون درهم نزد وی می‌فرستاد و صله‌ها و جایزه‌های معاویه از همین درآمد بود.» (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۱۶۶).

بنا بر این گزارش‌های تاریخی متوجه می‌شویم که منطقه‌ی کرمانشاه از دیرباز شناخته شده بوده و بر سر راه مشهور بغداد تا خراسان از جلوه و شهرت خاصی بهره‌مند بوده است. محمدعلی سلطانی در کتاب جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاه درباره‌ی "ماه بصره" و "ماه کوفه" نوشته است: «بعد از جنگ جلولاء سعدبن ابی وقاص لشکری به جریربن عبدالله بجلی داده او را به تسخیر حلوان فرستاد- یک شهر قدیم واقع در مدخل گذرگاه زاگرس و در جای امروزی سرپل ذهاب که کواذ اول پادشاه ساسانی در آنجا ابنیه‌ای ساخته بود و تعمیرات و اصلاحاتی انجام داده. «جریر» حلوان را که آن زمان ناحیه‌ای بود حاصل خیز با چشمه‌های آب معدنی و باغ‌ها و بستان‌های میوه، به صلح، فتح کرد (۱۹ هـ / ۶۴۰ م.) و از آنجا به فتح کرمانشاه شتافت که ظاهراً در دوران سلطنت ساسانیان مرکز ناحیه ماه بشمار می‌آمد و آنجا را نیز به

صلح گشود؛ دینور را هم ابوموسی اشعری حاکم بصره فتح کرد و بعد از آن «ماسبدان» را. بدینگونه نیمی از ولایات ماه به دست کوفی‌ها فتح شد و نیمی به دست بصری‌ها و از این رو بعدها ولایت ماه که اعراب، جبال و ماهین می‌خواندند - ولایت قدیم مدی - به امر خلیفه به عنوان اقطاع داده شد به جنگجویان کوفه و بصره؛ گشت. قسمت علیای آن ماه الکوفه شد که مرکزش دینور بود و قسمت سفلیش که ماه البصره خوانده شد، مرکزش «کرمانشاه» گشت.

اما گویا ماه البصره «نهادند» باشد و کرمانشاهان جدای از ماه البصره، چنانکه در آغاز آمد و همانطور که شیرویه بن شهردار گوید، شهرهای پهلویان هفت است: همدان، ماسبدان، و قم و ماه بصره و صیمره و ماه کوفه و کرمانشاهان.

در قرون اولیه اسلام، ناحیه کوهستانی پهناوری که یونانیان آن را «مدیا» می‌گفتند و از باختر به جلگه‌های بین‌النهرین و از خاور به کویر بزرگ ایران محدود بود، نزد جغرافی نویسان عرب به نام «ایالت جبال» معروف بود. این نام بعدها متروک شد و در قرن ششم هجری در زمان سلجوقیان به غلط آن را «عراق عجم» نامیدند تا با عراق عرب که مقصود قسمت سفلی بین‌النهرین بود، اشتباه نشود.

یاقوت در این خصوص گوید: «ایرانیان در این زمان، کلمه عراق عجم را به جای ایالت جبال بکار می‌برند و این تسمیه هم غلط است، و هم نوظهور. خود یاقوت که او هم کتاب خود را به عربی نوشته «قوهستان» یعنی، کوهستان را که مرادف فارسی کلمه جبال است، برای این ناحیه استعمال می‌کند.

پس از حمله مغول، اسم «جبال» برای این ناحیه دیگر استعمال نشد و حمدالله مستوفی که در قرن هشتم می‌زیست هیچ‌جا این اسم را ذکر نمی‌کند او ایالت قدیم جبال را به دو قسمت می‌کند: قسمت کوچک - تر کردستان در سمت باختر و قسمت بزرگتر عراق عجم در سمت خاور و همچنین درباره‌ی نواحی کردستان می‌نویسد: کردستان شانزده ولایت است و حدودش به ولایت عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیاربکر پیوسته است. آلانی، الشتر، بهار خفتیان - دربند تاج خاتون - دربند زنگی - دزیل - دینور - سلطان آباد - چم چمال - شهروز - کرمانشاه «قرمیسین» - کرنه و خوشان - کنگور (قصرالاصوص) - ماهیدشت - هرسین و سظامم. اکثر این نواحی که مستوفی بعنوان ولایات شانزده گانه کردستان نام می‌برد؛ در حال حاضر از توابع استان کرمانشاهان هستند که بنا به گفته مقدسی در احسن - التقاسیم، کرمانشاهان، همدان، ری و اصفهان در آغاز خلافت عباسیان بزرگترین شهرهای نواحی چهارگانه جبال بوده‌اند.» (سلطانی، ۱۳۷۰: ۲-۳).

با توجه به این شواهد در ادوار مختلف تاریخ، کرمانشاه شناخته شده بوده است و شهرهای توابع آن به واسطه‌ی برخورداری از موهبت قرارگرفتن در شاهراه و گذرگاه تاریخی شاهی و بغداد تا خراسان همیشه مطمئن نظر پادشاهان، حکومت‌ها، جهانگردان و سیاحان و تاریخ نگاران و اقوام دیگر با زبان‌های دیگری غیر از مردم کرد منطقه بوده است و حضور آنان در تحولات فرهنگی و زبانی و لهجی غیر قابل انکار است. یکی از نشانه‌های تاریخی که از ارزش شناختی در تحولات آیینی و دینی؛ زبانی و فرهنگی برخوردار است، همین مسیر کرمانشاه تا بغداد است که بنا به گزارش تاریخ یعقوبی، امام رضا(ع) از مسیر بغداد و ماه بصره و کرمانشاه عبور کرده است و به خراسان رفته است. این گزاره‌ی تاریخی سند بسیار معتبری است که کرمانشاه همیشه‌ی تاریخ واسطه‌ی بین راه عراق و عتبات بوده است و محل عبور و حضور کاروانیان و مسافران و اقوام غیرکرد. در این باره یعقوبی گفته است: «رضا علی بن موسی بن جعفر(ع) را، مأمون از مدینه به خراسان آورد و فرستاده‌اش نزد آن حضرت رجاء بن ابی‌الضحاک خویشاوند فضل بن سهل بود پس وارد بغداد شد و سپس آن بزرگوار را از راه ماه بصره آوردند تا به مرو رسید و مأمون در روز دوشنبه هفتم ماه رمضان سال دویست و یک به ولیعهدی پس از خود با وی بیعت نمود.» (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۴۶۵).

این گزارش تاریخی را محمدعلی سلطانی در کتاب تاریخ تشیع در کرمانشاه با توجه به مستندات تاریخی دیگر به گونه‌ای متفاوت از روایت تاریخ یعقوبی بدین صورت ذکر کرده است: «پس از رحلت او، امام علی بن موسی الرضا (ع)، جانشین آن حضرت شد. وی در سال ۱۴۸ یا ۱۵۱ هـ ولد یافت و در هنگام رحلت پدرش ۳۵ سال داشت و خلافت هارون و امین و مأمون را درک فرمود، مأمون پس از کشتن برادرش امین در سال ۱۹۸ هـ به خلافت نشست. چون بنی عباس به علت قتل امین او را دوست نمی‌داشتند، مقر خلافت خویش را در مرو از بلاد خراسان قرار داد. به سبب اینکه از بنی عباس، سرخورده بود برای جلب قلوب مردم به پیشنهاد فضل بن سهل و برادرش حسن بر آن شد که علی بن موسی الرضا را که از سادات قریش و از بزرگان خاندان هاشمی بود، از مدینه به خراسان طلبید و او را جانشین و ولیعهد خویش سازد، از این جهت وی را به خراسان خواست. مردم در آن زمان از بنی عباس راضی نبودند و بر اثر مظالم فراوان ایشان، آنان را بدتر از بنی امیه می‌دانستند و می‌گفتند:

یالیت جور بنی مروان دام لنا و لیت عدل بنی العباس فی النار

یعنی: ای کاش ستم بنی مروان بر ما ادامه داشت، و ای کاش عدل بنی عباس به دوزخ می‌افتاد.

امام از مدینه به بصره و از آنجا به بغداد، و از بغداد به قرمیسین (کرمانشاهان)، و از آنجا به همدان و از همدان به ری و سپس به طوس رهسپار شد، و پس از آن به مرو فرود آمد. مأمون او را ولیعهد خویش ساخت، و وی را به «الرضا من آل محمد» ملقب کرد، یعنی؛ کسی که از آل محمد به وی راضی شده، (۲ رمضان سال ۲۰۱ ه.ق). مأمون دختر خود ام حبیب، را نیز به ازدواج حضرت درآورد و شعار عباسیان را که لباس سیاه بود، تبدیل به شعار علویان، جامهٔ سبز کرد. و فرمان داد که نام علی بن موسی الرضا را با نام خود بر سکه چنین نویسند: ملک الله و الدین المأمون امیر و خلیفه المؤمنین و الرضا امام المسلمین. انتخاب حضرت رضا به ولیعهدی، عباسیان را سخت به خشم آورد و از بیم آنکه مبادا دولتشان سپری گردد، ابراهیم بن هدی را نامزد خلافت کردند. بغداد میدان آشوب و کشتار شد. مأمون در مرو از این حوادث غافل بود. حضرت رضا که در نزد او اقامت داشت، خلیفه را از وقایع آگاه کرد، و فضل و حسن بن سهل را مسئول آشفته‌گی اوضاع معرفی فرمود. مأمون به شتاب به بغداد بازگشت. در بین راه فضل وزیر او به تحریک خلیفه در حمام سرخس کشته شد (۲۰۲ ه). دیری نگذشت که حضرت علی بن موسی الرضا (ع) در طول سفر وفات یافت (صفر ۲۰۳ ه) مأمون در عزای آن حضرت بسیار بگریست و بر جنازه‌ی وی نماز گزارد، و دستور داد جسد او را به حرمت تمام در مقبره‌ی پدرش در باغ حمید بن قحطبه در سناباد به خاک سپردند. (سلطانی، ۱۳۸۰: ۲۱).

دیگر گزاره‌های تاریخی که می‌تواند گذرگاه بودن کرمانشاه را در معبر عتبات عالیات در سه قرن اخیر، علاوه بر قرون آغاز اسلامی ثابت کند، عبور جهانگردان و جغرافی‌نویسان و سیاحان از قدیم‌ترین ایام تا قرون متأخر از این منطقه است. بطور مثال ابن فقیه از جغرافی‌نویسان سده سوم هجری در مورد کرمانشاه در کتاب البلدان، می‌آورد: «قباد از مداین تا رود بلخ در همه راه هیچ سرزمینی که هوایش از کرمانشاهان تا گردنه‌ی همدان- اسدآباد- خوش‌تر و آبش گوارتر و نسیمش لذت بخش‌تر باشد، نیافت، این بود که قرمیسین را ساخت.» (خرمشاهی، ۱۳۷۵: ۱۴).

وستر دوساس (آذرنگ، بنیاد دایره المعارف اسلامی-پاتاق)، شرق شناس مشهور فرانسوی که در سال ۱۸۰۷م. از کرمانشاه دیدن می‌کند، جمعیت این شهر را در آن روزگار شانزده تا هجده هزار نفر برآورد می‌کند. گنراد مالت برن، در سال ۱۸۲۴م. در کتاب خود شمار خانه‌های شهر کرمانشاه را دو هزار خانه عنوان می‌کند (یهودیان کرمانشاه، ۱۳۸۵: ۱۸۴).

با این یادکرد مستند و کوتاه تاریخی، می‌توان گفت که کرمانشاه از روزگاران کهن تاریخی پیش از اسلام تا اکنون همیشه یکی از شهرهای مهم ایران محسوب می‌شده است و بارها مورد تاخت و تاز حکومت‌ها و اقوام گوناگون قرار گرفته است. همین مورد توجه بودن و اقامت حکومت‌ها و پادشاهان باعث شده است که از دیرباز کرمانشاه محلی برای دگرگونی و تحول فرهنگی و نشانه‌ها و یادمان‌ها و ایجاد بناها و سنگ نوشته‌های تاریخی قرار بگیرد که هر یک از آنها امروزه جزء فهرست میراث جهانی و ملی قرار گرفته‌اند.

یکی دیگر از دلایل حضور و عبور جغرافی‌نویسان و مورخان و جهانگردان روزگاران گذشته تاریخ در کرمانشاه این است که این منطقه یکی از بزرگترین شهرهای فلات ایران محسوب می‌شده است و به شاهره ارتباطی مردم فلات ایران به دنیای متمدن آن روزگار وصل می‌شده است و در حقیقت کرمانشاه شاهره اتصال مسیر شرق و غرب بوده است. در این استان و در این منطقه جاده‌های باستانی فراوان وجود داشته که فلات ایران را به جلگه بین‌النهرین در زمان مادها وصل می‌کرده است. بابل را به پایتخت قدیمی هگمتانه مرتبط می‌ساخته است. لوتن و اندرور (باستان شناسی ایران باستان، ۹۷:۱۳۵۴) می‌گوید: «راهی در زمان سلوکی‌ها وجود داشته است که وسیله‌ی اتصال سلوکیه به شهر صدروزه بوده، و در دوران ساسانیان شهر تیسفون را به کرمانشاه متصل ساخته است که از بین باستان شناسان، هرتسفلد این راه را دروازه‌ی آسیا نام نهاده است». راه مزبور پس از گذر از کوه‌های زاگرس و کرمانشاه وارد وادی بلند کرخه می‌شود و پس از عبور از کنگاور به همدان منتهی می‌گشته است.

اهمیت کرمانشاه و شهرتش در تاریخ به واسطه‌ی موقعیت‌های چشمگیر این منطقه بوده است. احمدبن یحیی (فتوح البلدان، ۶۱) می‌گوید: «جریربن عبدالله جبلی از سوی هاشم بن عتبّه بن ابی‌وقاص به حکومت حلوان آن روز و نیز قرماسین (کرمانشاه) و دینور منصوب شد.» ابن اثیر (الکامل، ۳۱۶) می‌گوید: «در سال نوزده هـ.ق از ره بن قیس والی کرمانشاه شد و سعیدبن عاص طی نامه‌ای عتبّه بن عتبّه نهاس را به عنوان نماینده‌ی خود به حکومت حلوان (سرپل ذهاب) و کرمانشاه منصوب کرد.» در تاریخ طبری جلد ۶ آمده است که در زمان حکومت علی (ع) عماره بن شهاب از طرف ایشان به صدارت کوفه منصوب شد، وی نیز والیانی برای حلوان و دینور کرمانشاه فرستاد. مجدداً ابن اثیر (الکامل، ۳۵۸-۳۴۹) درباره‌ی بعضی از حاکمان کرمانشاه و کوفه مطلبی مهم نوشته است که به طور خلاصه اینگونه است: پس از شهادت حضرت علی (ع) و خلافت معاویه در سال (۴۲ هـ.ق) مغیره بن شعبه از سوی وی به

حکومت کوفه و نیز قرماسین و دینور و حلوان منصوب شد. در روزگار حکومت خلفای عباسی به ویژه هارون الرشید خلیفه‌ی مقتدر عباسی به کرمانشاه و نواحی این منطقه توجه بسیار داشت؛ به گونه‌ای که در روزگاری که در اثر عزل و مصادره اموال برمکیان در برخی شهرهای ایران اغتشاش به وجود آمد (۱۹۲ه.ق) هارون الرشید از بغداد به کرمانشاه آمد و مردم را به آرامش دعوت کرد (افشار سیستانی، ۱۳۶۹: ۸۳)، و همچنین بعد از عباسیان در زمان حکومت صفاریان کرمانشاه برای مدت زیادی قلمرو حکومت آنان بود و در زمان حکومت آل زیار به سال ۳۱۹ ه.ق، مرداویج پس از استیلا طبرستان و گرگان سپاهی گرد آورد و به قصد توسعه‌ی قلمرو خود به همدان لشکر کشید و آن ناحیه را تسخیر کرد و از آنجا به کرمانشاه هجوم برد. پیداست که این وقایع در تغییر تدریجی زبان بی تأثیر نبوده است، به ویژه در محور لهجه و یا اواها و مفردات و ترکیبات.

«در زمان آل بویه علی عمادالدوله به سال ۳۲۳ ه.ق فارس را تصرف کرد و (حسن رکن‌الدوله) نیز به کرمانشاه رفت. همچنین این مورخ می‌نویسد در سال ۴۴۱ هجری بین ابراهیم ینال و برادرش سلطان طغرل سلجوقی اختلاف افتاد، سلطان از او خواست که همدان و قلاء متصرف یعنی کرمانشاه و دینور و حلوان را تسلیم کند ولی او سرپیچی کرد.» (افشار سیستانی، ۱۳۶۹: ۲۳۷).

در روزگار خوارزمشاهیان که در نواحی مرکزی ایران فتوحاتی عظیم کردند به منطقه‌ی کرمانشاه نیز وارد شدند. «چون حاکم همدان در مقابل خوارزمشاهیان ایستادگی کرد، خوارزمشاهیان به کشتار و غارت پرداختند و از همدان تا کرمانشاه و دینور را خراب کردند.» (گلزاری، ۱۳۵۷: ۱۲۴) همچنین چنگیزخان مغول که در آغاز قرن هفتم (۶۱۶ ه.ق) به ایران حمله کرد و سلطان محمد خوارزمشاه از وی شکست خورد و فراری شد، به همین مناسبت ایالات ایران یکی پس از دیگری در مقابل مغولان سقوط می‌کرد که یکی از این شهرها کرمانشاه بود. به گواهی صفحات تاریخ رد پای این تاخت و تازها و فتوحات تا روزگار هلاکوخان خود را نشان داده است. «در روزگار حکومت شاه طهماسب صفوی به موجب مفاد قراردادی ننگین بین دولت ایران، عثمانی و روسیه در سال ۱۱۳۶ ه.ق برخی از نواحی ایران از جمله کرمانشاه مورد تاخت و تاز و تجاوز بیگانگان قرار گرفت» (گلزاری، ۱۳۵۷: ۱۲۵).

با این شواهد مختصر تاریخی مشخص می‌شود که کرمانشاه در طول تاریخ پیوسته مطمع نظر حکومت‌ها و جهانگردان و مورد افت و خیز تاریخی قرار گرفته است و همین امر موجب حضور مردم غیر کرد در این شهر و منطقه شده است. از دیگر نکات مهم که در تاریخ تحولات کرمانشاه می‌توان به آن اشاره کرد،

حوزه‌ی تمدنی پیش از اسلام، کرمانشاه است که می‌توانیم به واسطه‌ی حضور سنگ نیشته‌ی عظیم بیستون در روزگار داریوش بزرگ شاه ایران، که در صخره‌ای به بلندی ۱۰۰ متر در سر شاهراه شاهی نقش کرده است؛ گفتیم که کرمانشاه پیوسته واسطه‌ی عبور کاروانیان از شرق به غرب و بین‌النهرین بوده است و داریوش به همین مناسبت که بیستون مرکز بزرگی در آن روزگار بوده است و پرستشگاه مادی در آنجا دایر بوده موقعیت خاصی داشته است و کاروانیان و زائران از این گذرگاه عبور می‌کرده‌اند؛ پس بیستون را بهترین جایگاه برای اعلام دیدگاه‌های خود در ارتباط با تصرفات و به انقیاد درآوردن شورشیان دانسته است (دولت‌شاهی، ۲۷۲: ۱۳۸۰).

دکتر محسنیان راد درباره کتیبه‌ی بیستون در کتاب خویش چنین گفته است: «در ارتباط با همین کتیبه، پرفسور گریشمن انگیزه حجاری بیستون را ایجاد یک بنای تاریخی ماندگار از واقعه‌ی غلبه بر فتنه‌ی بردیای دروغین می‌داند و می‌نویسد: «داریوش، خاطره‌ی موفقیت خود را پایدار کرد، بدین معنی که دستور داد بر روی تپه‌ای مرتفع در کناره‌ی جاده‌ی کرمانشاه به همدان در حدود صد متر بالای زمین، لوحه‌ای برجسته و عریض حجاری کند. در این لوحه پادشاه تحت حمایت مرحمت آمیز خدای بزرگ - اهورامزدا - که به شکل نیم تنه‌ی قرص خورشید بالدار تجلی می‌کند، دیده می‌شود. در پی پادشاه، دو نگهبان مسلح هستند و داریوش با پای خود بردیای دروغین را که بر زمین افتاده است، می‌کوبد. در عقب بردیای دروغین هشت پادشاه دروغین مغلوب، طناب بسته، صف کشیده‌اند. در اطراف این بنا روی ستون‌های متعدد داستان عصیان آنان و غلبه بر ایشان حک شده است. سوال اینجاست که چرا داریوش بیستون نزدیک کرمانشاه را برای نقش برجسته‌ی خویش برگزیده است؟ به هر حال زمانی داریوش به این نتیجه دست یافت که رویدادهای سرنوشت ساز روزگار خویش را در روزنامه‌ی سنگی برای آگاهی معاصران و آیندگان درج کند؛ حال آنکه پایتخت او پاسارگاد و شوش بود. او ترجیح داد تابلوی تبلیغاتی خود را در کنار یک گذرگاه پر رفت و آمد تمام اقوام نصب کند ضمن آنکه آن را در ارتفاعی قرار دهد که در آینده نیز نتوانند به آن آسیبی برسانند (گویا سربازان انگلیسی در جنگ جهانی دوم هنگام عبور از بیستون به سوی تابلوی مذکور که در دسترسشان نبوده، تیراندازی تفریحی می‌کرده‌اند) (محسنیان راد، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

«داماندا یوف بزرگترین هخامنشی شناس روس می‌گوید که به خوبی می‌توان حدس زد انتخاب محل کتیبه‌ی بیستون با مداخله‌ی مستقیم داریوش بوده است. مسئولیت او به مراتب مهمتر از تصمیم‌گیری مدیر

شرکت بازرگانی امروزی بوده که می‌خواهد فرسک (تابلو) تبلیغاتی خود را در پر رفت و آمدترین اتوبان و در بزرگترین اندازه و بالاترین ارتفاع نصب کند. موقعیت خاص صخره‌ی بیستون که در کنار جاده‌ی کاروان رو در ارتفاع زیاد بالای جلگه‌ی وسیع و حاصلخیز قرار گرفته و نیز این نکته که شاید محل مزبور مقدس و محترم بوده، موجب آن شده که داریوش این محل را برای نقش کتیبه‌ی خود برگزیند. بیستون از دوران‌های خیلی قدیم مورد توجه و مقدس بوده است و موقعیت طبیعی‌اش از جمله وجود چشمه‌های فراوان در آن سبب شده که در اعصار متمادی محل توقف کاروان‌ها و مسافری باشد که در نتیجه محل عبور و تلاقی همه‌ی راه‌های مغرب ایران در این کوه قرار گرفته است» (محسنیان راد، ۱۳۸۴: ۱۲۹-۱۲۶).

به طور کلی بیستون یکی از شناخته‌ترین پایگاه‌های راه ارتباطی بوده است و بسیاری از مورخان و بزرگان و سلاطین از این معبر عبور کرده‌اند همانگونه که پیشتر از کتاب ایران در چهار کهکشان ارتباطی تألیف دکتر مهدی محسنیان راد، درباره‌ی بیستون و اثر شگفت‌انگیزش مطالبی ذکر گردید، پیامد آن مطالب لازم است که نکات دیگری در ارتباط با حوزه‌ی شاه‌راهی و شهرت بیستون به عنوان یک پایگاه در سر راه شاهی و دستیابی به بین‌النهرین باز آورده شود. وی همچنین می‌گوید: «نمی‌دانم هنوز در آن جاده کنجکاو محتوای آن روزنامه‌ی سنگی هستی یا نه. اگر با همان ذهن، حضور خود را در زیر آن تابلو در سال اول میلادی فرض کنید، به احتمال بسیار زیاد از هر عابری که سوال کنید در این کتیبه چه نوشته شده، خواهد گفت قادر به خواندن این خط عجیب و ناشناخته نیست. علت این، آن است که مردمان پس از داریوش، به تدریج نحوه‌ی خواندن آن خط ابداعی بی نظیر ۳۶ حرفی را کاملاً فراموش کردند و در نتیجه، محتوای روزنامه‌ی سنگی، به خلاف تمام تدابیر داریوش، در حاله‌ای از ابهام فرو رفت. علت اصلی فراموشی مردم این بود که خط مذکور، خط مردم نبود. از همان ابتدا، خط مأمورانی بودند که وظیفه‌ی تحریر را به عهده داشتند و همین نکته می‌توانست یکی از دلایل فراموشی سریع آن در مقاطع تاریخی بعد شود. «برای آنکه شیوه‌ی خط میخی ایران در ردیف شیوه‌های متداول (آن عصر) قرار گیرد و با آنها برابر شود، این خط با موفقیت مقرون نبود. علاوه بر آن، در دوران جانشینان خشایارشا نیز انحطاط زیادی در خط میخی پیدا شد. خواندن خط میخی فارسی باستان، پس از یورش اسکندر مقدونی و در پایان سلطنت هخامنشیان به کلی فراموش شده بود و در نتیجه، مضمون و معنای کتیبه، حتی برای رزم‌آوران اسکندر مقدونی نیز معمای بوده است.» وقتی اسکندر از کنار بیستون و کتیبه‌ی آن عبور می‌کرد خود و

همراهانش از سر سبزی دشت پای صخره به حیرت افتادند. دیودوروس سیسیلی آن را چنان وصف می‌کند: منطقه‌ای زیبا و آکنده از درختان میوه و تمام چیزهایی هست که در زمره لذایذ زندگی قرار دارد. از دوران باستان درباره‌ی نقش برجسته‌ی بیستون تفسیرهایی نادرست یا داستان پردازی‌هایی صورت پذیرفته است. مثلاً دیودوروس سیسیلی با دیدن کتیبه به داستان سرایی پرداخته، می‌نویسد: سمیرامیس (ملکه‌ی افسانه‌ای آشور که به زیبایی و دانایی معروف است) فرمان داد صخره را بتراشند و تصویرش را مهاط در صد پاسدار بر آن حک کنند.

«کنزیاس» یونانی که فقط صد سال پس از ساختن کتیبه‌ی بیستون و پنجاه سال قبل از عبور اسکندر از کنار آن، عبور کرده و هفده سال در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم خدمت می‌کرده و از نزدیک کوه بیستون را دیده، در توصیف خود از محتوای کتیبه اشتباه کرده و مجلس حجاری بیستون را به سمیرامیس نسبت داده است، همچنین نوشته است که سمیرامیس در نزدیکی این کوه باقی بزرگ داشته و در این کوه صورت خود و صد سوار نیزه دار را حجاری کرده است که این دوازده نفر نمودار قسمتی از آن صد نیزه-دار است.

ابن رسته و ابن فقیه که هر دو کتاب‌هایشان را در سال ۲۹۰ هـ.ق تألیف کرده‌اند نیز به توصیف نادرست بیستون پرداخته‌اند.

«از آنجا تا کوه بهستون و در پهنی کوه بیابان بزرگی قرار دارد و در آن چشمه‌ی آبی است که پنج سنگ آب دارد این چشمه از نهری عبور می‌کند که از سنگ ساخته شده تا به ابی ایوب می‌رسد و سایه‌ی کوه بهستون هنگام عصر بر آن می‌افتد. سپس جریان می‌یابد تا به دکان. و این بنایی است از خسروان.» ابن فقیه در کتاب البلدان بیستون را یکی از عجایب دنیای قدیم دانسته است. اصطخری در کتاب مسالک‌الممالک خود که میان سال‌های ۳۱۸ و ۳۲۲ ق تألیف کرده است، درباره بیستون می‌نویسد: «و کوه بیستون همچنین بلند است و دشوار، و روی کوه پنداری تراشیده‌اند و در این کوه چند مرد بالای آن است که تراشیده‌اند و ساده کرده‌اند. می‌گویند پادشاهی بوده است و می‌خواستند این کوه را کوشکی سازد تا قدرت و پادشاهی او مردم را معلوم شود.» ابن حوقل در کتاب صوره‌الارض که در سال ۳۶۷ ق به پایان رسانیده است، می‌نویسد: «بهستون کوهی استوار و بلند است و نمی‌توان به بالای آن رفت و راه حاجیان از نیشابور به حلوان از زیر آن است و گاهی از بخشی از آن می‌گذرد و صفحه‌ی کوه از بالا به پایین صاف و هموار و برهنه است. برخی مردم... ادعا کرده‌اند که یکی از پادشاهان ساسانی خواست که

در اندرون کوه بازاری سازد تا نیرومندی و تسلط خود را نشان دهد... و کسی به من چنین گفت که وی بالاتر ... و به مسافتی دورتر، نقش سنگی مکتبی با معلم و بچه‌ها دیده است و در دست معلم، تسمه‌ای که بدان قصد زدن بچه‌ها را دارد و همچنین آشپزخانه‌ای را مشاهده کرده است که در آن آشپزی ایستاده و دیگرها را بر روی اجاق کنده شده و در دست آشپز کفچه‌ای است و همه اینها از سنگ است».

در کتاب عجایب المخلوقات که در نیمه دوم سده ششم قمری تألیف شده چنین آمده است: «جبل بهستون کوهی است ممتنع از یکسو تراشیده بدین حدود عظیم‌تر از این کوه نیست مگر الوند و سبلان. و چشمه از زیر وی به در می‌آید و بر آن صورت شب‌دیز کرده‌اند.» در تاریخ اولجایتو، در ذیل سال ۷۱۱ قمری، به هنگام ذکر کوه بیستون، بدون اشاره به کتیبه، صفت باشکوه را برای آن به کار می‌برد و می‌نویسد پادشاه امارت دوست به حدود چمچمال و کوه باشکوه بیستون، شهری بنا نهاد و نامش سلطان آباد کرد.» در سال ۱۸۱۷ میلادی، ر. کر، پورتر توانست برای اولین به ارتفاعی که نقوش بیستون قرار داشت صعود کند و از نزدیک مشاهدات خود را گزارش نماید اما او نیز تصویر داریوش را تشخیص نداد و تصور کرد که مجموعه‌ی نقوش، مربوط به فتوحات آشوری‌هاست. در سال ۱۸۳۴ میلادی، اوژن فنلاندن نقاش، از مسیر بیستون عبور و تابلویی را نقش کرد که نکته‌ی عجیب در این نقاشی حضور دو نفر ایستاده بر سکوی مقابل روزنامه‌ی دیواری است. آنها در حالی که لباده‌های دوران فتحعلی قاجار را به تن دارند ظاهراً در حال واریسی کتیبه هستند. سرانجام در سال ۱۸۳۵ یک افسر انگلیسی مقیم ایران کار گشایش راز کتیبه بیستون را آغاز کرد. هنری کرزیک راویلینسون، در آن سال به سمت مشاور نظامی به استخدام دولت ایران درآمد. دامنادایف هخامنشی شناس بزرگ روس معتقد است که او بدون آنکه از کشفیات جدید اروپاییان، از برخی رمزهای خطوط میخی مطلع باشد، به دلیل مدتی اقامت در کرمانشاه بدین کار توجه کرد. راویلینسون چهارسال از ۱۸۳۵ تا ۱۸۳۹ میلادی هرگاه فرصت می‌کرد خودش را پای کتیبه می‌رساند و از آنچه در مقابل خود می‌دید رونویسی می‌کرد... «راویلینسون پنج سال بعد دوباره به محل بازگشت و ... سرانجام با سختی‌ها و مشکلات فراوان از کتیبه رونوشت برمی‌داشت و از روی سطح هفت متری صخره‌ی صیقلی شده عمودی، کلیشه‌ای برداشت. به این ترتیب، راویلینسون توانست با پیگیری دوازده ساله‌ی خود، رونوشت برداری از کتیبه‌ی بیستون را کامل کند... راویلینسون پس از خروج ایران ارتباطش را با باستان شناسان و آثار آنها ادامه داد و سرانجام در سال ۱۸۴۶ میلادی موفق شد متن کامل کتیبه‌ی بیستون را منتشر کند و تاریخچه‌ی جامعی درباره خط فارسی باستان نیز بر آن بیفزاید». از طرفی دیگر

وقتی ناصرالدین شاه برای رفتن به عتبات عالیات به کرمانشاه سفر می‌کند هنگام توصیف کتیبه، اگرچه ذکر می‌کند که کتیبه متعلق به داریوش است، نقش فروهر را شاهنشاه و نقش داریوش را تصویر یکی از سرداران داریوش می‌پندارد. او می‌نویسد: «برای ملاحظه آثار بیستون رفتیم اثرها که ملاحظه شد به این تفصیل است که همگی تصوراتی اشتباه است.... و برای پرهیز از اطاله‌ی کلام از تصورات ناصرالدین شاه چشم پوشی می‌کنم» (محسنیان راد، ۱۳۸۴: ۱۷۰-۱۷۷).

بنا بر این گزاره‌های تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که از روزگاران دور؛ کرمانشاه و مناطق مختلف آن مخصوصاً حلوان، دینور و بیستون از اهمیت بسیار بسیار ویژه‌ای برخوردار بوده است و وجود پرستشگاه در این منطقه باعث ایجاد تمدن و رونق گردیده است. همین پیشینه‌ی تمدنی و آیینی در صدر اسلام و پذیرش این دین در این منطقه، آنگونه که بیشتر در شواهد تاریخی آغاز اسلام بیان کردیم باعث شد که مردم و بزرگانی در این منطقه نقش اعتقادی و اثرگذار و تاریخی خود را در حوزه‌ی پذیرش اسلام و تقویت و تثبیت آیین و شریعت اسلام به ویژه مذهب تشیع و توسل به زبان ارتباطی همه‌گیرتری مثل زبان فارسی که زبان شعر و ادبیات و تاریخ و حکومت بود ایفا کنند به گونه‌ای که در این منطقه بسیاری از بزرگان در حوزه‌ی راویان حدیث و یاوران ائمه‌ی شیعه نقشی بسیار مهم و تاریخی ایفا کرده‌اند که نام آنان در صفحات تاریخ باقی مانده است که این ویژگی تاریخی سند بسیار معتبر و ارزشمندی است که گرایش مردم این منطقه به دین اسلام را به واسطه‌ی نزدیکی به شاهراه ارتباطی کرمانشاه تا بین‌النهرین و عتبات عالیات عراق بیش از پیش اثبات بنماید و همین ویژگی باعث گردید مردان بزرگی در عرصه‌ی حمایت ائمه (علیهم السلام) از غبار تاریخ سر برآورند. این مهم در ادوار مختلف ادامه داشته است و کرمانشاه را حدّ واسط و واسطه‌ی العقده راه دستیابی به بغداد، نجف و کربلا ساخته است. برای اثبات این مدعا، به متن نوشته شده‌ی سخترانی استاد علامه آیت... نجومی کرمانشاهی در نخستین سمینار کرمانشاه، دینور و رجال تاریخی آن، استناد می‌کنم.

بسم الله الرحمن الرحيم

دلت به وصل گل ای بلبل صبا خوش باد / که در چمن گلبانگ عاشقانه تو است.

نمی‌دانم شیفتگی مرا به شهر عزیزم تا چه پایه می‌دانید؟ شهر مظلوم و شهر خضوع و شهر خشوع، کرمانشاه.... من نمی‌دانم در خاک این شهر چه رازی نهفته است که مردمانی بدین حد خاضع و

متواضع دارد. بسا بزرگانی که به عمد حتی ترجمان حال خودشان را اجازه ندادند تا در تاریخ ثبت شود و از سر تواضع می‌گفتند که ما را چه قابلیت است!

نقل است از مرحوم آیه‌الله سید شهاب‌الدین نجفی مرعشی که گستره معلومات و بزرگی فضل ایشان مشهور اهل تحقیق است، چند سالی را در کرمانشاه در محضر حاج شیخ حسن اعلامی تلمذ نموده است و پس از زمان تحصیل در نامه‌ای به یکی از بزرگان نجف چنین می‌نگارد: من (مرعشی نجفی) در کرمانشاه به شخصیتی برخوردارم که به جرأت در هیچکدام از مراکز علمی و حوزه‌های دینی تا این تاریخ ندیده‌ام چنین بزرگ‌مرد محقق و نابغه‌ای عجیب در فکر و تحقیق ندیدم.

و مرحوم نجومی بزرگ پدر این ناچیز که به نیریزی عصر معروف بود از درج نام خود در ذیل آثارشان خودداری می‌کردند و در پاسخ به اصرار دوستان که چرا این قطعات زیبای خوشنویسی را بنام خودتان امضا نمی‌کنید، می‌فرمودند خط مرا چه قابلیت امضا است؟! راز شگفت این همه تواضع و سخاوت در چه چیز نهفته است؟ این روش و منش سلوک و رفتاری مردم کرمانشاه ریشه در کجا دارد؟ کنجکاوی و تحقیقات من این را می‌گوید که این روش و منش از برکت دروازه کربلا بودن این دیار است.

شهر من شهر عشق و شیفستگی و ولایت و نبوت است و خواهد بود. خوی نیکوی دست و دلبازی و میهمان‌نوازی مردم کرمانشاه ریشه در این جایگاه دارد.

پیرمردی برای من نقل می‌کرد در ایامی که با قافله‌ها به کربلا می‌رفتیم یک روز در بازار کرمانشاه دیدم بین چند نفر از مردم آن سامان بر سر پذیرایی از ما اختلاف نظر تا حد اوقات تلخی پیش آمده است و هر کدام از آن بندگان خدا اصرار می‌ورزیدند که بمنزل آنها برویم و بین مردم رقابت بود که خانه هر کس بیشتر از دیگری زائرسرای مشتاقان کربلا باشد. در سابق ایام مختلف ظروف و لوازم پذیرایی وقفی برای مسافران وجود داشت، حتی لباس دختران نوعروس و جوانان تازه داماد وقفی بود.

سخاوت و بخشندگی به عنوان یک فرهنگ عمومی در بین مردم ریشه داشت، کنجکاوی از ویژگی‌های منحصر این مردم در طول تاریخ و تواضع و فروتنی و سخاوت مثال زدنی مردمان شهرم مرا بدین مهم هدایت کرد که این مهرورزی و مظلومیت ریشه در جایگاه خاص جغرافیایی بلاد جبل دارد که مسیر و محل عبور محبان اهل بیت و کربلای معلی بوده است و در بین عناوین پیشنهادی در بروشور سمینار «عنوان کرمانشاه در زمان ائمه طاهرین علیهم السلام» توجه مرا جلب نمود و موضوع سخن خود را همین عنوان انتخاب کردم.

کرمانشاه و دینور به گواهی تاریخ از دیرباز مهد تشیع بوده است.

بزرگانی از اهل علم و عرفان و رجالی از جمله فقها داشته‌ایم که با ائمه معصومین ارتباط مستقیم داشته و - مقام نیابت و وکالت ائمه طاهرین را در زمان خود داشته‌اند که من بعنوان شاهد مثال مواردی را به اجمال برمی‌شمرم:

۱- ابوالحسن محمدابن معقل قرمیسینی، از سلسله رواة این حدیث مشهورند که قال رسول الله اثنا عشر من اهل بیتی اعطیهم الله فهمی و علمی خلقوا من طینتی فویل للمنکرین حقهم و القاطعین فیهم صلتی. می‌بینید که در مصدر این حدیث که بزرگانی چون صدوق و شیخ مفید در سلسله رواة این حدیثند یک رجل نامدار کرمانشاهی است و نیز از سلسله رواة این حدیث شریف که از امام صادق (ع) نقل است «لم سمیت فاطمه الزهراء زهراء ... همین محمد ابن معقل قرمیسینی است.

۲- علی ابن عبیدالله دینوری، شهید جبلی است که چون اهل جبل بوده است، معروف به جبلی است، ایشان از مخلصین ابوالحسن امام هادی (ع) است و نامه‌ای دارد به امام هادی که از طریق فارس ابن حاتم قزوینی هدایا و جوهاتی برای امام می‌فرستد و امام هادی (ع) در نامه‌ای به علی ابن عبیدالله دینوری می‌نویسد که پس از این جوهات خود را از طریق این شخص برای ایشان نفرستد که مورد وثوق نیستند و بعدها معلوم گردید که این فرد «فارس ابن حاتم قزوینی» از منحرفین و غلوکننده گان بوده است.

۳- حسین راوندی دینوری، از اصحاب امام رضا (ع) بوده است.

۴- حسن بن احمد دینوری، این حسن ابن احمد دینوری ظاهراً برادر حسن راوندی دینوری بوده است و در تنقیح المقال جلد اول این را جزء اصحاب امام رضا (ع) ذکر کرده است. سید ابن طاووس در کتاب خود نقل فرموده است از ابی‌جعفر محمدابن جریرطبری صاحب کتاب دلائل الامامت از ابوالمفضل محمدابن عبدالله از محمدابن جعفر بن مقری از محمدابن صابور نقل می‌کند که من «ابن احمد دینوری» در سفر حج از اردبیل تا مکه از شهر خودم دینور عبور کردم و در آنجا شیعیان در اطراف من اجتماع کردند و اهالی دینور ۱۶ هزار دینار را به من سپردند که به دست مبارک امام عسکری برسانم، من عذراوردم و آن مردم نپذیرفتند و اصرار کردند و این مرتبت وثوق و بزرگی حسن ابن احمد دینوری را می‌رساند، و مقام نیابت امام زمان خود را داشته است که مردم این چنین به او اعتقاد و اطمینان داشته‌اند.

۵- احمد حسن مادرانی قرمسینی (کرمانشانی)، احمد حسن مادرانی نیز از وکلای امام حسن عسکری(ع) در کرمانشاه بوده است، که حسن ابن احمد دینوری در سفر خود به حج بعد از دینور در کرمانشاه بر ایشان وارد می‌شود و وجوهات مردم کرمانشاه را از ایشان جهت رساندن به محضر مبارک امام عسکری تحویل می‌گیرد.

۶- ابو عبدالله ابن فنجویه، که در مورد او گفته شده است: «کان ثباً صدوقاً».

۷- ابواسحاق ابراهیم ابن شیبان قرمسینی است، عزالدین ابن اثیر در کتاب لباب فی تهذیب انساب می‌گوید قرمسینی کلمه نسبت است به قرمسین که به او کرمانشاهان گفته می‌شود، و از آنجا بزرگان برخاسته‌اند که ابواسحاق ابراهیم ابن شیبان قرمسینی از آن جمله است که شیخ الجبال علی الاطلاق فی وقته موصوف است.

۸- ابوبکر عمر ابن سهل ابن اسماعیل ابن ابی الجهد الحانظ القرمسینی متوفی ۳۳۰ هجری قمری. این ابوبکر از حافظان بنام و از مراجع اسناد حدیث بوده است و مرحوم مامقانی نام دیگری برای او ذکر کرده است بنام احمد ابن داود دینوری.

و اما فرصت محدود و ناگفته‌ها نامحدود است، آنچه که گفته آمد فهرستی است مجمل و هنوز به بحث هنرمندان و اهل ذوق این دیار نرسیده‌ایم، دریغ می‌آید که از یک بانوی با فضیلت و هنرمند نامی نیاورم که در حسن خط و روش کتابت از چهره‌های استثنایی خوشنویسی به شمارست، او شهدهء دینوری نام دارد، نقل است که او استاد یاقوت بوده است و جد هنری یاقوت معروف در دوره عباسی به حساب می‌آید، هر چند در همزمان بودن او و یاقوت تردید است اما ظاهراً این گونه است که یاقوت مستعصمی شاگرد شاگرد شهده بوده است، بزرگان هنرهای ظریفه و ذوقی کم نیستند که برشمیریم، فقط به ذکر نام میرزا رضای کلهر بسنده می‌کنم که بر تمام اکتونیان زمان ما و تا روزگاران آینده نقش سروری دارد، ناگفته بسیار و ادامه گفتگوی مثنوی هفتاد من کاغذ شود، من از حضار محترم عذر می‌خواهم، هیچ مجال و فرصتی برای تدوین و تصنیف سخن و نوشته نبود و من مهبیای حضور در این مجلس ارجمند آنگونه که باید نبودم، ...» (نجومی، ۱۳۷۳، ۱۵-۸۷).

با توجه به متن سخنرانی می‌توان ادعا کرد که از همان شروع گسترش اسلام و واقعه‌ی کربلا، کرمانشاه پایگاهی برای ارتباط با ائمه علیهم‌السلام بوده است و همین پایگاه و وجود راه‌های اتصالی از کرمانشاه به عتبات عالیات این شهر را دروازه‌ی ورود به کربلا و دستیابی به عتبات عالیات کرده است و ورود و حضور

و اقامت مردمانی غیر از کردان. برای تأیید همین نکته و تکمیل دیدگاه‌های استاد مرحوم آیت الله نجومی از منابع مهم تاریخی و کتاب‌ها و مقالات دیگر در این نوشتار بهره خواهیم گرفت تا خوانندگان و مخاطبان ارجمند این نوشتار را در ایقان به گذرگاه و دروازه‌ی کربلا بودن کرمانشاه و حضور اقوام دیگر با زبانی غیر از زبان و لهجه‌های کردی اتفاق و قبول حاصل افتد. فرشید یوسفی می‌گوید: «(کلمات هوارت خاورشناس فرانسوی اسم سابق استان ما را کامبادان یا کمبادن و یا گمبادنه و مرکز آن را باواتانا دانسته و می‌گوید: «باواتانا یا باونا در محل کرمانشاه کنونی و یا جایی بوده بین این شهر و بیستون. و جای دیگر یادآور شده که «اسم ولایت کرمانشاهان در زمان سناخریب (پادشاه آشور که در ۷۰۵ قبل از میلاد به تخت نشست و در ۶۸۱ قبل از میلاد درگذشته (یعنی در حدود ۲۷۰۰ سال پیش) المیبی یا ایلیبی بوده است. در اواخر دوره هخامنشی نامی از کامبادن برده نشده اما بواسطه جاده‌ای که از بابل به سوی اکباتان کشیده شده که از یک سو به نینوا و سارد و از سوی دیگر به شوش پایان می‌یافته و در مسیر کرمانشاه امتداد داشته، شهر ما از بُعد سیاسی و نظامی و اقتصادی حائز اهمیت بوده است. ابوبکر احمدبن محمدبن اسحاق همدانی معروف به ابن فقیه در اثر خود البلدان که به سال ۲۹۰ هجری قمری تدوین یافته می‌نویسد: «او - قباد- از ملاین تا رود بلخ در همه راه هیچ سرزمینی را که هوایش از کرمانشاهان تا گردنه همدان - آسه آوا- خوش تر و آبش گوارتر و نسیمش لذت بخش‌تر باشد نیافت، این بود که قرماسین را ساخت.» ابوالقاسم محمدبن حوقل بغدادی معروف به ابن حوقل در صورة الارض که در قرن ۴ مدون شده می‌نگارد که «کرمانشاهان شهرست خرم و دارای آبهای جاری و درخت میوه، در آن جا قیمت‌ها ارزان و علف فراوان و ستور و شتران چرنده بسیار و همچنین کالای تجارتنی و عایدات فراوان». شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت حموی در معجم البلدان آورده است که «قرمیسین شهرست مشهور و بین آن تا همدان ۳۰ فرسنگ است». در جای دیگر آمده است که «قرماسین بزرگترین و مهمترین شهر جبل است. شهری است آبادان با مردم بسیار و در آن زعفران روید.» رویدادهای سیاسی و لشکرکشی‌های پی در پی و پدیده‌های طبیعی مانند وبا، طاعون و زلزله در طول تاریخ مخصوصاً از قرن‌های ششم و هفتم به بعد مردم این سامان را مجبور به یک سلسله مهاجرت‌ها و کوچ‌های دور و نزدیک می‌سازد. بطوریکه جهانگردان و سیاحان گاه از کرمانشاه با عنوان شهر جلیل القدر و پرجمعیت یاد می‌کنند. و گاهی آنچنان شهر بی‌ارزش می‌شود که در حد یک روستا افول می‌کند. مثلاً پیتر دل‌واله جهانگرد معروف ایتالیائی در سال ۱۶۱۷ میلادی یعنی در حدود ۳۷۶ سال پیش وارد ایران می‌شود به سرزمین متروک و مخروبه‌ای می‌رسد که نام

آن قصرشیرین است. و بعد از گذشتن از کرند و هارون آباد به ماهیدشت می‌رسد و روال طبیعی این است که منزل بعدی کرمانشاه شهر جلیل‌القدر و پرجمعیت باشد، اما دلاواله می‌نویسد: «روز دوشنبه ۱۶ ژانویه ۱۶۱۷ موفق شدیم فقط نصف روز راهپیمائی کنیم و به علت برف و باران مجبور شدیم برای استراحت به دهی که نزدیک پل رودخانه قره سو بنا شده پناه آوریم.» در این زمان که کرمانشاه تا حد یک ده تنزل کرده، کاروان سیاح ایتالیائی به منزل بعدی یعنی بیستون می‌رسد. از آنجا راهی صحنه می‌شود و می‌نویسد: «شب را در صحنه که جای نسبتاً بزرگی است به سر آوردیم، در اینجا کاروان بزرگی بار افکنده بود، ولی چون شهر بزرگ است برای بیتوته خانه‌ای پیدا کردیم» (یوسفی، ۱۳۷۳: ۱۰۶).

اضافه بر حضور و عبور سیاحان و گزارش‌هایشان؛ یکی دیگر از نکات مهم و قابل اعتنا در ارتباط با دگرگونی‌های فرهنگی و زبانی کرمانشاه علاقه مندی مردم این دیار به امام سوم (ع) و نیز حضور علما و دانشمندان دین در این منطقه است. در کرمانشاه بزرگانی از همه رده‌های علم و فرهنگ در کمال پویایی بالیده‌اند و رشد کرده‌اند که به ویژه در حوزه تصوف و علوم دینی و اعتقادات و ارتباط با ائمه (علیهم السلام) نقش تاریخی چشم‌گیری داشته‌اند و این بزرگان با توجه به حوزه کاری و اعتقادی خویش با عتبات عالیات مرتبط بوده‌اند و با ائمه طاهرین مکاتبه و مراوده داشته‌اند و باعث گسترش و رونق فرهنگ تشیع و تأیید و تثبیت مسیر کرمانشاه به عتبات گردیده‌اند. به همین دلیل برای این مدعا به طور خلاصه افزون بر شخصیت‌هایی که در متن مقاله‌ی آیت الله نجومی و یوسفی، پیشتر ذکرشان رفت به شرح مختصر احوالی از تعداد دیگری از این بزرگان و علمای دین می‌پردازیم تا نقش آنان در ایجاد کانال ارتباطی یعنی راه دستیابی به عتبات و کربلا در کرمانشاه بیش از پیش مشخص باشد. بی‌گمان حضور علما و دانشمندان و محدثان و فقهاء و ارتباط آنان با ائمه علیهم‌السلام در عراق و عتبات عالیات دلیل بسیار مستحکمی است که از قرن دوم هجری، کرمانشاه دروازه‌ی ورود به کربلا بوده است. بهترین سند برای اثبات این داعیه، وجود همین دانشمندان است که به استناد گواهی موجود کتب تاریخی برخی از این دانشمندان مستقیماً با مردم در ارتباط بوده‌اند و نامه‌ها، عرایض و وجوهات شرعی و پرسش‌ها و مشکلات اعتقادی و دینی آنان به محضر امامان خویش می‌رساندند و در طول تاریخ موجب نشر زبان فارسی و شکل‌گیری یک لهجه از این زبان موسوم به فارسی کرمانشاهی شده است. اینک به شرح بسیارگزیده‌تری به معرفی و احوال موثرترین این دانشمندان می‌پردازیم که در آشکارشدن گذرگاه کرمانشاه و عتبات، می‌توانند اسناد موثق، موجه و مویدی باشند.

## لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی

بسیاری از نقد و نظرها و گفتگوهایی که در ارتباط با لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی دیده؛ شنیده یا خوانده ایم؛ متأسفانه از سوی برخی از افراد نا آگاه و شماری غرض پیشه به تعداد انگشتان دست انجام گرفته است و یا انجام می‌شود که از دانش زبانی و ویژگی‌های پذیرفته شده‌ی علم زبان شناسی و از گزاره‌های مستند تاریخی ناآگاه هستند و کمترین اطلاعاتی در این خصوص دارند. همین امر موجب اعوجاج و خلط مبحث و صدور حکم‌های ناآگاهانه‌ای شده است که خوشایند اهل نظر و جامعه‌ی گویشوران این لهجه نیست. و بعضاً کاملاً مشاهده می‌شود که بسیاری از این نقد و نظرها از حوزه‌ی تعصب ناآگاهانه و یا شیدایی چشم و گوش بسته و مجادله‌های کور و راه به دهی نبر، برخاسته است. چکیده‌ی این دیدگاه‌ها این است که لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی نامشروع و از روزگار حکومت رضاخان و رویکرد اسیمیلیسیون دستگاه وی بر کرمانشاه تحمیل شده است. این رویکرد از سوی اهل فن و تاریخ پذیرفته نیست؛ بلکه از کهن روزگاران پیشین زبان و لهجه‌های مردم منطقه‌ی زاگرس؛ غرب و کرمانشاه کردی بوده است و این زبان یکی از زبان‌های زنده‌ی ایرانی و از گروه بزرگ زبانی هند و ایرانی است که بعدها به هند و آریایی و اخیراً، هند و اروپایی نامیده می‌شود؛ که به باور من همان عنوان گروه هند و ایرانی راستین‌تر و واقعی‌تر است. بنابراین زبان کردی و زبان فارسی هر دو به لحاظ ساختاری و نزدیکی آوایی از یک ریشه رشد کرده‌اند و ساقه‌های بالنده و پر ثمر از این ریشه‌ی کهن سال زبانی هستند. وانگهی وجود پارسیان در قرون اولیه هجری در کرمانشاهان توسط مورخین گزارش شده است و این سرزمین از زمان ساسانیان محل آمد و رفت عمال حکومتی و پارسیان بوده است. زبان شناسان در تعریف مختصر و تقریباً جامع و مانعی می‌گویند: زبان؛ یک سیستم زنده‌ی اجتماعی است. بنا بر سرشت و ذات درونی این تعریف هر موجود و سیستم زنده‌ی اجتماعی دائماً در حال تغییر و دگرپسی است و این تغییر گاه رو به رشد و بالندگی است و گاه به سمت نشیب و نیستی، کما اینکه بسیاری از لهجه‌ها و زبان‌های دیگر این گروه مرده‌اند و فقط آثاری مکتوب، اگرچه اندک از آنها به جای مانده است و گویشوری ندارد.

خوشبختانه زبان فارسی و کردی با بسیاری تنوع و گوناگونی لهجه‌هایشان هنوز زنده و پویا هستند و گویشوران و ادیبانی فراوان با این زبان‌ها گفتگو می‌کنند و ادبیات می‌آفرینند.

زبان فارسی امروزی ایران؛ از ریشه‌ی زبان فارسی دری؛ زبان مردم شرق ایران کهن زبان مردم بلخ و سیستان تا خجند امروز و خراسان بزرگ دیروز بوده و هست و زبان کردی؛ زبان غربی مردم ایران کهن از

شرقی‌ترین نقطه‌ی مدیترانه تا منطقه‌ی کوه‌های زاگرس در غرب ایران امروزی تا مرز دشت‌های خوزستان بوده و هست با تمامی لهجه‌های دور و نزدیک و دگرذیسی وارد آمده بر این زبان اما اگر پذیرش و اقبال عمومی زبان فارسی از دوره‌های دیرین تا به امروز بیشتر از کردی و دیگر زبان‌های رایج ایرانی بوده است؛ دلایل عمده و متعدد دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- دگرگونی‌های تاریخی و سرگذشت بروز و ظهور حکومت‌ها و جنگ‌ها و کوچ‌ها و رویکردهای سیاسی و آیینی و زبانی برندگان جنگ‌ها و تسلط اقوام و پادشاهان و وابستگان آنان در روزگاران کهن پیش و بعد از اسلام تا روزگار معاصر که با توجه به اسناد و گزارش‌های تاریخی؛ بسیار گذرا نگاهی می‌اندازیم.

۲- خواسته یعقوب لیث صفاری بعد از قیام مسلحانه بر علیه حکومت اسلامی خلفای عباسی و تشکیل اولین حکومت و دولت ملی ایرانی در شرق ایران در قرن سوم بعد چیرگی مسلم و مسلط اعراب بر تمامی مظاهر فرهنگی سیاسی اعتقادی و فرهنگی اجتماعی ایران. یعقوب در آغاز تشکیل دولتش از شاعرانی که او را به زبان عربی مدح گفته بودند. به روایت تاریخ سیستان؛ به آنان می‌گوید: به زبانی که من درنیابم شعر نگوید. و شاعران فارسی سرودن گرفتند. اصل روایت تاریخ سیستان اینگونه است: «... پس شعرا او [یعقوب لیث صفاری] را شعر گفتندی به تازی:

قد اکرم الله اهل المصر و البلد      بمُلک یعقوب ذوالأفضال و العُدَد

... چون این شعر برخواندند او عالم نبود، درنیافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسایل او بود و ادب نیکو دانست و بدان روزگار نامه پارسی نبود. پس یعقوب گفت: چیزی که من درنیابم چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و پیش از او کسی نگفته بود که تا پارسیان بودند سخن ایشان به رود بازگفتندی، بر طریق خسروانی، و چون عجم برکنده شدند و عرب آمدند، شعر میان ایشان به تازی بود و همگان را علم و معرفت شعر تازی بود و اندر عجم کسی برنیامد که او را بزرگی آن بود پیش از یعقوب که اندرو شعر گفتندی، مگر حمزة بن عبدالله الشاری و او عالم بود و تازی دانست. شعرا او تازی گفتند و سپاه او بیشتر همه از عرب بودند و تازیان بودند، چون یعقوب زنیبل و عمار خارجی را بکشت و هری بگرفت و سیستان و کرمان و فارس او را دادند، محمد بن وصیف این شعر بگفت:

ای امیری که امیران جهان، خاصه و عام بنده و چاکر و مولای و سگبند و غلام از این گزارش ارجمند تاریخی اینگونه می‌توان نتیجه گرفت که بعد از چیرگی اعراب بر ایران و اقبال و شاید اجبار به نوشتن و گفتن به زبان عربی؛ زبان رایج حکومت و اغلب اقوام ایران که در آغاز ورود اسلام؛ پهلوی ساسانی و دیگر زبان‌های زنده‌ی ایرانی مثل زبان کردی و ... بود در مدت دو قرن و نیم به فراموشی سپرده شد و بعد از انقلاب‌ها و نهضت‌های فرهنگی و سیاسی و نهایتاً انقلاب و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی یعقوب لیث صفاری و ایجاد دولتی مستقل از خلفای حاکم بغداد و دستور یعقوب در سرودن شعر به زبان فارسی؛ زبان فارسی دری بسرعت جایگزین زبان عربی می‌شود و با اقبال عمومی نیز مواجه می‌گردد. این اقبال عمومی به گونه‌ای بود که در کمتر از ۱۵۰ سال و با همراهی و حمایت حکومت سامانیان در نهضت ترجمه به فارسی دری و همراهی شاعران و نویسندگان و دانشمندان در روزگار غزنویان؛ زبان فارسی دری زبان پذیرفته‌ی اقوام دیگر ایران می‌شود و در حقیقت زبان نوشتاری و تخاطب دربار و حکومت‌ها و شاعران و نویسندگان و مردم کوی و برزن می‌گردد.

بهترین شاهد بر این ادعای نیز گزارش و روایت هزار ساله‌ی ناصر خسرو قبادیانی بلخی است که در کتاب ارزشمند سفرنامه‌ی خود در هنگام سفر به تبریز نوشته است: شاعری تبریزی؛ قطران نام نزد او آمده است و مشکلات دیوان منجیک را از وی پرسیده و فهرستی یا بهتر است بگویم فرهنگی واژگانی از فارسی را گرد کرده بود و به زبان فارسی شعر ساخته بود. همین سند ارجمند نشان می‌دهد که زبان فارسی دری جای خود را در چهار سوی ایران و تمامی اقوام گشوده بود. بنا براین زبان فارسی که بیشتر زبانی حکومتی بود با پذیرش و اقبال شاعران و ادیبان و مورخان و منشیان و عامه‌ی مردم و اقوام ایرانی همراه می‌گردد و بویژه ادیبان، شاعران و حتی علمای دین و فلاسفه و عارفان بیشتر به این زبان پرداخته و نوشته‌اند و در طول زمان و دست بدست شدن قدرت و حکومت‌ها که بیشتر سردمداران آنها غیر فارس زبان و عمدتاً ترک بوده‌اند از زبان فارسی استفاده می‌کردند. اسناد و گزارش‌های متعدد و مکرر تاریخی گواهانی معتبر بر دلایل و رویکردهای تدریجی در تحول فرهنگی و اجتماعی و چیرگی همه جانبه‌ی تغییر و تحولات و شکل‌گیری لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی در حوزه تخاطب و گفتار به ویژه در بیش از دو قرن اخیر است.

از طرفی نیز زبان فارسی زبان رسمی و زبان معیار همه‌ی اقوام ایرانی بوده است و از چهار نقطه شرق و غرب و شمال و جنوب با آن ادبیات خلق می‌شده است. گویشوران با لهجه‌های مختلف فارسی صحبت

می‌کردند و همین معیارها باعث مقبولیت بیشتر زبان فارسی بوده است. اما حکایت لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی دور از لهجه‌های دیگر فارسی نیست. خیلی گذرا شواهدی تاریخی بیان شد که از روزگاران کهن تاریخ به دلیل اینکه کرمانشاه در سر راه تاریخی - غرب به شرق - یا راه ابریشم و راه شاهی بوده است پیوسته مردمان دیگری غیر از اقوام کرد در گذار و اقامت و تجارت و حکومت بوده‌اند و بی تردید در ترویج زبان حکومتی ده قرن اخیر - فارسی دری - بسیار پر تأثیر و بویژه از روزگار تسلط حکومت مرکزی صفویه به بعد تا روزگاران معاصر، کارگزاران حکومتی و خاندان‌های شهری و مهاجر، غیر ایلی و غیر کرد؛ در کرمانشاه ساکن بوده‌اند و نقش عمال دیوانی و کارگزار حکومتی را نیز داشته‌اند و مهمتر از این رویکرد؛ نقش مهم زائران عتبات عالیات را نیز که طی بیش از سیزده قرن از این منطقه‌ی عبور کرده و ساکن شده‌اند؛ نباید نادیده گرفت. و همین‌ها که به زبان رسمی و حکومتی وقت (فارسی) حرف می‌زدند؛ پرنگتر در ایجاد یک لهجه به زبان دری موسوم به لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی موثر واقع شده است.

طبیعی است که به دلیل زنده بودن زبان و پذیرش و صدور واژگان و ترکیبات و نزدیکی صامت‌ها و مصوت‌های زبان‌های یک گروه زبانی مشترک با هم، موجب خلق یک لهجه خواهد شد و امتزاج آواها و کلمات دخیل لهجه‌های کردی کرمانشاهی با زبان فارسی در طی قرون لهجه‌ی خاص از زبان فارسی ایجاد شده است که به آن لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی می‌گوییم. این لهجه دارای ویژگی‌های شناخته شده‌ی زبان شناسی است که به زبان فارسی دری بسیار نزدیک است و از یک ساختار مستحکم زبانی با تمام ویژگی‌های نشانه شناسی نحوی و ساختاری و واژگانی و آوایی برخوردار می‌باشد. از طرف دیگر چون شهرستان کرمانشاه مرکز غرب ایران بوده است، نقش دارالملکی را داشته و در پذیرش مهاجران و تثبیت و تأیید کاربری زبان فارسی بسیار مؤثر بوده است؛ به همین لحاظ و موقعیت گذرگاهی و تجاری استان کرمانشاه و بازارهای بزرگ و مهم و حضور تجار و تجارت پر رونق و شکل‌گیری خاندان‌های حکومت‌گر غیرکرد و یا حاکمان کرد وابسته به دربارهای حکومت‌های مرکزی و فرمانبری از سیاست و ادبیات حاکمان غیرکرد زبان و فارسی گو؛ همگی عوامل و دلایلی محکم در جریان جایگزینی لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی در طی قرن‌ها به ویژه چهار قرن اخیر در شهر کرمانشاه هستند.

بنابراین در تغییر سریع روستا نشینی و کوچ روی و تمایل انتخابی و جبری به شهر نشینی؛ شهر گسترش یافته‌ی کرمانشاه از روزگار صفویه و وزرای کرد نسبش؛ خاندان زنگنه؛ و عمال و کارگزاران حکومت‌های

بعد به ویژه دوران قاجار و پهلوی بیشتر به زبان فارسی می‌نوشتند و ادبیات خلق می‌کردند و حرف می‌زدند و همین امر موجب رواج این لهجه‌ی توانمند کرمانشاهی شده است که در رده‌ی لهجه‌های دیگر زبان فارسی قرار می‌گیرد؛ مثل فارسی اصفهانی، فارسی شیرازی، فارسی قمی، فارسی تهرانی، فارسی کرمانی، فارسی یزدی فارسی مشهدی... که همه‌ی این لهجه‌ها دارای ویژگی‌های آوایی خاص زبان شناسی هستند و کاملاً قابل مطالعه و بررسی آکادمیک و دارای فاکتورهای مقبولیت علمی می‌باشند.

بنابر گزارش‌های تاریخی از دگرگونی‌های سیاسی حکومتی و تغییرات اجتماعی و حضور اقوام و مردمی غیر کرد زبان و موقعیت جغرافیایی منطقه‌ی زاگرس و غرب و کرمانشاه و ماندگاری مهاجران به هر دلیل در این خطه چیرگی زبان و لهجه‌ی تخاطبی غیر از زبان و لهجه‌ی کردی ناگزیر بوده. فارسی کرمانشاهی یکی از لهجه‌های شناخته شده‌ی زبان فارسی است با امتزاجی از واژگان و ترکیبات و ویژگی‌های آوایی زبان و لهجه‌های کردی کرمانشاهی. ناگفته پیداست که این لهجه از ساختار زبان فارسی بهره‌مند و بسیار با ریشه و استوار است همان قدر که زبان فارسی استوار و با ریشه است و همان قدر که زبان کردی استوار و با ریشه است.

### نتیجه‌گیری

«لهجه‌ی» فارسی کرمانشاهی با یک مطالعه‌ی دقیق؛ همان ساختار زبان فارسی است؛ با ویژگی‌های آوایی و گاه واژگانی و کاربرد تصریفی و فعلی. پایان سخن سه تعریف از- زبان، لهجه و گویش - به مخاطبان ارجمند ارائه می‌دهم که امیدوارم ریشه‌ی بسیاری از اختلافات و ناآگاهی‌ها را بخشکاند. زبان شناسان در تعریف زبان گفته‌اند: "زبان سیستمی زنده و اجتماعی با ساختاری مشخص و واژگان و ترکیباتی شناخته شده است." و در تعریف لهجه گفته‌اند: "هرگاه زبانی در مجموعه‌ی واژگان و ترکیبات و بکارگیری آنان دچار تغییر آوایی شود لهجه از آن زبان شکل می‌گیرد." به همین دلیل می‌بینیم که یک زبان در جغرافیای مختلف با لهجه‌های گوناگون کاربرد و گویشوران ویژه دارد. مثل لهجه‌های مختلف زبان کردی و زبان فارسی. همچنین زبان شناسان در تعریف گویش گفته‌اند "علاوه بر تغییرات آوایی اگر بعضاً تغییرات واژگانی و نحوی در یک زبان صورت بگیرد؛ گویش از آن زبان ساخته شده است.

به همین دلیل هر چقدر گویش‌ها تغییرات واژگانی؛ ترکیبی و ساختاری کنند از زبان اصلی دورتر می‌شود. از دلایل و فاکتورهای ایجاد لهجه‌ی فارسی کرمانشاهی علاوه بر یادکردهای تاریخی که در صفحات پیشین این مقاله یاد کرده شد، وجود خاندان‌هایی غیر کرد هستند که غالباً فارسی زبان و فارسی گو بوده

اند و همگی از سه قرن اخیر برای تروج مذهب و یا تجارت و دلایل دیگر در کرمانشاه ساکن شدند و عبارتند از:

خاندان‌های: آل اقا - کزازی - مهدوی - عراقی - علامی - مییدی - معصومی لاری - سردار کابلی - خاندان جلیلی - خاندان علما - خاندان کاظمی - حجتی - حاج آخوند - خاندان بیدل - خاندان بسمل کرمانشاهی - خاندان اخوت - خاندان هاشمپور - خاندان شهرستانی و خاندان نجومی - خاندان الهامی - خاندان شله‌ای - خاندان کریمی - خاندان وزیزی - خاندان ممدوحی - خاندان حاج دایی - و خاندان های باز مانده از شاهزادگان قاجار و تجار و صنعتگران اصفهانی یزدی و اراکی و شیرازی؛ همدانی و خاندان‌هایی از مذاهب اسوری؛ ارمنی و یهودی و بازماندگان خوارزمشاهیان؛ و سکنا گزیدگان از ژائران و مهاجران دیگر شهرستان‌های استان‌های همجوار و حضور قشون و فرماندهان نظامی از صفویه؛ افشار؛ زندیه؛ قاجار و به ویژه خاندان پهلوی و حضور ارتشیان و افراد ژاندارمری و پلیس و پادگان‌های فراوان و سربازان و کارکنان غیر بومی ادارات و خانواده‌های آنها در کارگزاری و مناسک دولتی و مکاسب عمومی و ماندگاری و عبور نسل‌ها و سیاست‌های مدیریتی و آموزشی پهلوی در تشکیل مدارس و آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها و وسایل ارتباط جمعی و رسانه و رسمیت بکارگیری زبان فارسی در همه‌ی تعاملات سیاسی اجتماعی و فرهنگی و حاشیه‌های هر یک از این پارادایم‌ها در روان سازی، بکارگیری و امتزاج زبان رسمی فارسی و لهجه‌های جاری از زبان کردی در منطقه‌ی سیاسی و جغرافیایی کنونی کرمانشاه در شکل‌گیری سرشتی یک لهجه از زبان فارسی در منطقه مخصوصاً مرکزیت سیاسی استان؛ شهر کرمانشاه؛ بسیار اثرگذار و شاخص هستند.

### منابع و مأخذ

- ۱- آل اقا، نظام الدین (۱۳۸۰). خاندان آل اقا. جلد اول. کرمانشاه.
- ۲- ابودلف، مسعربن مهلهل خزرچی یبعی (۱۳۴۵). سفرنامه ابودلف (با تحقیقات و تعلیقات ولادیمیر مینورسکی). ترجمه ابوالفضل طباطبایی. زوار. تهران.
- ۳- اصطخری، ابراهیم بن محمد اصطخری (۱۳۶۸). المسالک و الممالک. انتشارات علمی فرهنگی. تهران.
- ۴- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۸۱). کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن. نگارستان کتاب. تهران.
- ۵- بلوشر، ویرت (۱۳۶۲). سفرنامه. ترجمه کیکاوس جهاننداری. انتشارات خوارزمی. تهران.

- ۶- بیگلری، هرمز (۱۳۷۴). تاریخ کرمانشاه در عصر قاجار. انتشارات طاق بستان. کرمانشاه.
- ۷- داماندایف، محمد (۱۳۸۱). ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی (قرن ششم قبل از میلاد). ترجمه روحی ارباب. علمی و فرهنگی. تهران.
- ۸- دلاواله، پیتر (۱۳۴۸). سفرنامه پیتر دلاواله. ترجمه شعاع الدین شفا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران.
- ۹- راویلینسون، سرهنری (۱۳۶۲). سفرنامه خوزستان «ذهاب». ترجمه سکندر امان اللهی بهاروند. چاپ اول. انتشارات آگاه. تهران.
- ۱۰- سلطانی، محمدعلی (۱۳۷۰). جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان. نشر سهی. تهران.
- ۱۱- طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۶). تاریخ بلعمی. ترجمه ابوعلی بلعمی. تصحیح ملک الشعرای بهار و محمد پروین گنابادی. تهران.
- ۱۲- گلزاری، مسعود (۱۳۵۷). کرمانشاهان - کردستان. دو جلد. انتشارات آثار ملی. تهران.
- ۱۳- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۵۳). مروج الذهب و معادن الجواهر (جلد اول). ترجمه ابوالقاسم پاینده. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران.
- ۱۴- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). نزهة القلوب. باهتمام گای لیسترنج. حدیث امروز. تهران.
- ۱۵- محسنیان راد، مهدی (۱۳۸۴). ایران در چهار کهکشان ارتباطی. انتشارات سروش. تهران.
- ۱۶- نجومی، مرتضی (۱۳۷۳). نشریه آئینه. شماره ۱۴ و ۱۵. تهران.
- ۱۷- یعقوبی، ابواحمد (۱۳۶۲). تاریخ یعقوبی. ترجمه‌ی محمدابراهیم آیتی. جلد اول. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.